



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوَاهَا وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱) وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)﴾

سوره مبارکه «لقمان» که در مکه نازل شد وحی و نبوت و معاد بالاصاله و همچنين خطوط کلی اخلاق و حقوق را مطرح می فرماید.

قرآن حبل متين آویخته از سوی خدای علیم

قرآن کریم را به عنوان کتاب حکیم معرفی کرد مستحضرید قبلاً هم بخش گذشت که قرآن از طرف ذات اقدس الهی نازل شد اما نزول قرآن نظیر نزول مَطَر نیست خدا این قطرات باران را نازل کرد یعنی به زمین انداخت اما قرآن را نازل کرد یعنی آویخت نه انداخت، چون حبل متین است و آن را آویخت يك طرفش به دست خود خداست در همان حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» فرمود: «طرفه بيد الله و طرف بأيديكم»^۱ پس انزال قرآن از سنخ آویختن حبل متین است نه از سنخ انداختن قطرات باران لذا به ما می گویند «اقرأ و ارق»^۲ در اول سوره مبارکه

۱. الامالی (شیخ مفید)، ص ۱۳۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

«زخرف» دربارهٔ این کتاب آویخته‌ای که يك طرفش به دست خدای سبحان است و طرف دیگرش به دست مردم، درباره آنچه به دست مردم است فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱ اما درباره آنچه نزد خدای سبحان است «بید الله» است فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾^۲.

بیان قرآنی مراحل سه‌گانه ملك تا ملكوت قرآن

بنابراین اگر کسی خواست این حبل متین را معرفی کند برای این حبل متین شناسنامه ذکر بکند بهترین راه، مراجعه به خود قرآن کریم است که این حبل متین طولانی را معرفی کرده. فرمود ذیل این قرآن که به دست شماست عربی مبین است وسط‌های قرآن که ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۳ این کتب قیمه است بالای این حبل متین که «بید الله» است آن نه عبری است نه عربی، نه تازی است نه فارسی چون لفظ نیست مفهوم نیست بلکه ﴿لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾ است که این دو اسم از اسمای حسناى خداست که متکلم به این کلام است و آفریننده این کتاب، بنابراین این چنین نیست که بخشی از این کتاب در اختیار جوامع بشری نباشد منتها حالا بشر اگر وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت(علیهم السلام) بودند این حبل متین را می‌گیرند تا به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۴ برسند برای شاگردان آنها تا ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ و مانند آن هر چه روزی شد نصیبشان می‌شود.

حبل متین بودن قرآن سبب مرعای الهی بودن قاری

پرسش: آیا اسناد حکمت به قرآن اسناد حقیقی است؟

پاسخ: بله، حقیقت است برای اینکه علم است معرفت است حکمت است حق است. بنابراین این چنین نیست که يك گوشه‌اش در دست مردم باشد يك گوشه‌اش در اختیار جوامع بشری نباشد قرآن را خدا نینداخت بلکه آویخت

۱. سوره زخرف، آیه ۳.

۲. سوره زخرف، آیه ۴.

۳. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره نجم، آیه ۸.

لذا هر کس با کتاب الهی مأنوس باشد باید بداند که يك طرف به دست خداست این طنابی که تکان می‌دهد يك طرفش به دست اوست لذا در سوره مبارکه «یونس» گذشت فرمود: ﴿وَمَا تَثْلُثُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾^۱ همین که این کتاب نورانی را باز کردید دارید تلاوت می‌کنید ما شاهدیم برای اینکه شما با این طناب سر و کار دارید که يك طرفش به دست خود ماست البته کلّ عالم همین‌طور است لکن خصوص قرآن را فرمود هیچ آیه‌ای را تلاوت نمی‌کنید مگر اینکه در مشهد ما هستید.

درك صحيح ﴿واعتصموا بحبلِ الله﴾ با نزول به صورتِ آویختن قرآن

بنابراین ما اگر باور کردیم که این کتاب، حبل متین است و خدا این قرآن را به امت اسلامی نداد به صورت انداختن بلکه داد به صورت آویختن، اگر ﴿واعتصموا بحبلِ الله جميعاً﴾^۲ گفتند، معنایش را خوب می‌فهمیم برای اینکه حبل و طناب اگر نظیر این طناب‌های لوله کرده کنار مغازه باشد اینکه مشکل خودش را حل نمی‌کند چه رسد مشکل معتصمان را اینکه گفتند به حبل خدا تمسّک کنید برای اینکه این يك طرفش به دست خداست که ناگسستنی است خب اگر طنابی به جای بلند و محکمی بسته است جای تمسّک دارد اما طناب انداخته کنار مغازه که مشکل خودش را حل نمی‌کند چه رسد به مشکل معتصمان را. فرمود: ﴿واعتصموا بحبلِ الله جميعاً﴾ این طناب به دست من است وقتی گرفتید محفوظ هستید. لذا این کتاب حکیم است، کریم است، اسمای فراوانی هم برای این کتاب هست هر کدام از این نام‌هایی که برای آن ذکر شده‌اند حقیقت است منتها با حفظ مراتب که گونه این تعدّد مراتب در آغاز سوره مبارکه «زخرف» است.

۱. سوره یونس، آیه ۶۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

بررسی مقام احسان و امکان اشتراك مصداقی آن با تقوا

مطلب بعدی آن است که فرمود مردان با احسان این کار را می‌کنند مستحضرید که تقوا و احسان و امثال ذلك مفهوماً غیر از هم‌اند ولی ممکن است مصداقاً در يك جا جمع بشوند ولی حیثیت صدقشان هم فرق می‌کند احسان یعنی کار خوب کردن که فعل لازم است احسان یعنی نسبت به دیگری نیکی کردن که فعل متعدی است احسان یعنی مقام احسان، مقام احسان دیگر فعل نیست دیگر نسبت به غیر نیست مقام احسان یکی از منازل است که سالک طی می‌کند این روایت را فریقین از وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که فرمود: «الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»^۱ یعنی انسان به جایی می‌رسد که طرزی خدا را عبادت می‌کند که گویا او را می‌بیند این مقام «کأن» است این مقام «کأن» مادون مقام «أن» و «إن» است مقام «أن» و «إن» برای اولیای معصوم است که وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «ما كنت أعبد رباً لم أراه»^۲ نه «كأني أراه» بلکه «أراه» اما احسان، مقام «کأن» است آنکه در جلد دوم کافی مرحوم کلینی از حارثه بن مالك نقل کرد گفت: «كأني انظر إلى عرش ربي»^۳ یا آنکه در خطبه متقیان حضرت امیر هست «هُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۴ این «كَمَنْ» مقام «کأن» است آنکه فرمود: «ما كنت أعبد رباً لم أراه» مقام «أن» است به هر تقدیر احسان گاهی به این مقام است اما تقوا یعنی پرهیز از گناه کسی که از ارتکاب معصیت خودش را نجات می‌دهد از ترك واجب خودش را نجات می‌دهد این می‌شود تقوا، مفهوماً غیر هم‌اند ممکن است مصداقاً جمع بشوند.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶؛ صحیح (البخاری)، ج ۶، ص ۲۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۳ و ۵۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

ابطال شرك و اثبات توحيد با مفروغ عنه گرفتن قانون علیّیت

ذات اقدس الهی زمینه ابطال شرك و اثبات توحيد را از آنجا شروع کرده فرمود این نظامی که می بینید یا منکر علیّیت هستید می گوید خود ساخته است شما که چنین حرفی نمی زنید اصلاً عاقل چنین حرفی نمی زند، اگر کسی منکر نظام علیّیت و معلولیّت باشد هیچ راهی برای فکر و اندیشه ندارد بالأخره هر چیزی سببی دارد اگر ما بگوییم نه، بر اساس تصادف است نظام علیّی را منکر بشویم اگر نظام علیّی را منکر شدیم حالا در فضای ذهن خواستیم استدلال کنیم فکر کنیم دو مقدمه ترتیب دادیم از کجا بین مقدماتین و نتیجه رابطه است اگر علیّیت را کسی انکار کند اصلاً قدرت فکر ندارد ما چون علیّیت را می پذیریم چه در عین چه در ذهن می گوییم وقتی دوتا مقدمه تشکیل شد خب علت نتیجه است ممکن نیست بگوییم که «الف»، «باء» است «باء»، «جیم» است اما در «الف»، «جیم» است تردید داشته باشیم چرا، برای اینکه این دو مقدمه علت ظهور نتیجه است در فضای ذهن، اگر کسی منکر نظام علیّی باشد به هیچ وجه قدرت فکر ندارد چه اینکه زندگی برای او ممکن نیست چون هر چیزی بر اساس تصادف است به دنبال چه کار می خواهد برود. بنابراین نظام علیّی قابل اثبات نیست (يك) قابل نفی نیست (دو) قابل شك نیست (سه) يك امر بین الرشد است اگر کسی بخواهد اثبات کند باید مقدماتین ذکر کند نتیجه بگیرد این خودش فرع قانون علیّیت است بخواهد نفی کند باید دو مقدمه ذکر کند نتیجه منفی بگیرد اینکه خودش علیّیت است بخواهد شك کند يك شك عالمانه کند، باید دو مقدمه ذکر کند بگوید فلان دلیل هست و فلان دلیل هم هست اینها متعارض اند (يك) در هنگام تعارض نمی شود تصمیم گرفت (دو) پس من شك دارم این نتیجه. پس هیچ راهی درباره بحث درباره قانون علیّیت نیست مگر تبیین، قانون علیّیت يك امر بین الرشد است که هر کسی با فطرت می پذیرد نه اثبات پذیر است نه نفی پذیر است نه شك بردار، فقط باید این را تبیین کرد. درباره این قرآن کریم فرمود شما که نمی توانید نظام علیّی را منکر بشوید بگوید آسمان خود ساخته است زمین خود ساخته است اینکه نیست بگوید فاعلش چه کسی

است شما فاعل هستید ممکن نیست، خود این آسمان و زمین فاعل خودشان‌اند اینکه ممکن نیست شما خودتان فاعل خودتان هستید اینکه ممکن نیست پس فاعلی دارید آن فاعل خداست بت‌ها نیستند اگر می‌گویید بت‌ها خالق‌اند يك دليل بیاورید پس اصل علیّت را قرآن کریم مفروغ‌ عنه می‌گیرد یعنی به هیچ وجه قابل اثبات، نفی، شك نیست این را خدای سبحان در درون همه نهاده‌اند کرده است بر اساس همین نظام فطری از بشر اقرار می‌گیرد می‌گوید این نظام محیرالعقول بی‌سبب که نیست سبب دارد سببش شما هستید نه، خودشان‌اند نه، بت‌ها هستند نه، پس آفریدگاری دارند.

بررسی قرآنی اثبات توحید از طریق نظام علیّ

این را در بخش‌هایی از قرآن کریم به صورت مبسوط بیان فرمود مخصوصاً در سوره مبارکه «طور» آیه ۳۵ و ۳۶ فرمود: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ اینها که مادی‌اند که منکر علت قابلی نیستند ماده را که منکر نیستند می‌گویند ماده است و بر اساس تطوّرات این طور شده است خب چه کسی کرد این نظام محیرالعقول را که گوشه‌ای از اسرار را اگر کسی بفهمد می‌شود دانشمند این نظام علمی را چه کسی به بار آورد ما چرا به فلان شخص زمین‌شناس می‌گوییم دانشمند، برای اینکه این گوشه‌ای از نظم زمین را فهمید خب آن که زمین‌آفرین است آن که به این زمین نظم داد او مبدأ حکیم نیست؟! اینکه فرض ندارد. فرمود بنابراین فاعلی دارد شما بخواهید بگویید بدون سبب این نظام پیدا شده اینکه مستحیل است ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ یعنی «من غیر سبب فاعلی» چون ملحدان و امثال آنها سبب مادی را انکار ندارند می‌گویند ماده ازلی است با تطوّراتش این صور را پیدا کرده ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ اینکه مستحیل است ﴿أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ اینکه می‌شود دور یعنی خودتان، خودتان را خلق کردید اگر خودتان، خودتان را خلق کردید که دور است سماوات و ارض خودشان را خلق کردند که دور است شما سماوات و ارض را خلق کردید که مقدورتان نیست ﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ پس اگر غیر خدا سیمت ربوبیت داشته

باشد و خدا رب نباشد و معبود نباشد این مقدم، یا برای این است که ﴿خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ یا برای این است که ﴿هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ یا برای آن است که ﴿خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ «والتالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله» این می شود قیاس استثنایی. پس بدون مبدأ فاعلی نه زمینی پیدا می شود نه آسمانی و نه انسانی و نه جتنی.

علت ممنوعیت بحث از مقام ذات الهی

پرسش: چرا فلاسفه می گویند وجود لایتناهی قابل درک نیست؟

پاسخ: بله، همه می گویند، خود قرآن کریم دارد ﴿لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾^۱.

ذات اقدس الهی مفهوم که نیست با مفاهیم فقط ما می فهمیم يك موجود ازلی ابدی سرمدی هست بیش از این هم مقدور ما نیست و بیش از این هم تکلیف نداریم می فهمیم این در خارج هست ما به او ایمان داریم دل بستیم حرف او را هم اطاعت می کنیم اما اینها مفهومی است حاکی از خدا اینها که خدا نیست اینها را در همان روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) آمده فرمود شما اسمای الهی را، مفاهیم را که عبادت نمی کنید آنچه در خارج است حقیقت است (يك) بسیط است (دو) نامتناهی است (سه) این بسیط نامتناهی را هیچ کس نمی تواند درک کند مگر خودش اینکه گفته می شود «آب دریا را اگر نتوان کشید»^۲ این بحث اقناعی است همه ما این حرف ها را می گویم برای توجیح افراد متوسط یا برای خودمان و گرنه قدری که جلوتر رفتیم خدا اقیانوسی نیست که به قدر تشنگی می توان چشید ولی در اقیانوس بر فرض هم نامتناهی باشد مرکب است و اجزا **سطح** دارد عمق دارد ساحل دارد کرانه و کنار دارد میانه دارد اگر نمی شود به کل اقیانوس احاطه پیدا کرد يك گوشه اش را می شود گرفت اما ذات اقدس الهی جزء ندارد مقدار ندارد بعض ندارد، یا همه یا هیچ، همه اش محال است پس هیچ! به هیچ وجه احدی چه پیغمبر چه امام به ذات اقدس الهی راه ندارد لذا در کتاب های بزرگان اهل معرفت همه اصرار دارند که او خارج از حیطه بحث

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

است خارج از حیطه فهم حکیم و شهود عارف و وحی انبیاست آن ذات را احدی دسترسی ندارد ما با اسمای حسنای او با تعینات او با وجه او با فیض او رابطه داریم از نظر مفهوم هم کاملاً عقل می‌تواند این مفاهیم را اثبات کند و بگوید این مفهوم، مصداقی دارد. وجود مبارك امام صادق فرمود اگر شما بخواهید این مفهوم را از ما بگیرید که «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مَرْتَفَعًا»^۳ ما که مکلف نیستیم ذات را بشناسیم ما با برهان داریم سخن می‌گوییم به هر تقدیر غیر خدا هیچ سِمَتی ندارد اگر سِمَت داشته باشد مطابق آیه ۲۲ سوره مبارکه «سَبَأ» باید بالاستقلال ذره‌ای را خلق کرده باشد یا بالمشارکه ذره‌ای را خلق کرده باشد یا بالمظاهره که تالی بآسره مستحیل قبلاً خوانده شد یا اینجا سبب ندارند یا خودشان خالق خودند یا خودشان خالق سماوات و ارض هستند این تالی هم بآسره مستحیل پس این نظام، خالق دارد. حالا که فرمود این نظام خالق دارد خدای سبحان را هم که شما می‌پذیرید خالق است این کارهای حکیمانه يكَ فاعل حکیم دارد.

بیان قرآنی بطلان اسناد خالقیت به غیر خدا

شما اگر خواستید این کارها را به غیر خدا اسناد بدهید یا باید دلیل عقلی داشته باشید یا دلیل نقلی شما به ما نشان بدهید عقلاً یا نقلاً با دلیل عقلی یا دلیل نقلی که یکی از این ارباب و اصنام و اوثن و قدّیسین و این بت‌ها و ارباب شما کاری کرده باشند چون هیچ توان آن را ندارید پس اعتراف کنید که ظلم کردید (يَكُ) در ضلال مبین هستید (دو) اینکه در آیه ۳۵ و ۳۶ سوره مبارکه «طور» فرمود: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ قُلُوبُ الْإِنسَانِ أَظْلَمُ أَمْ قُلُوبُ الْبَهِيمِ أَمْ هُمُ السَّامِعُونَ أَمْ هُمُ الْبَصِيرُونَ﴾ آیه چهار سوره مبارکه «احقاف» ﴿خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ این مدّعا، در سوره مبارکه «احقاف» آیه چهار سوره مبارکه «احقاف» این بود ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ چون غیر خدا را شما می‌پرستید و سِمَتی برای غیر خدا به عنوان ربوبیت قائلید ﴿أَرُونِي﴾ یعنی «أخبرونی» ﴿مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ یعنی چیزی آفریدند بالاستقلال ﴿أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ﴾

فِي السَّمَاوَاتِ ﴿۱﴾ یا شریک خدایند در سوره مبارکه «سبا» آیه ۲۲ این بود که ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (یک)، ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ﴾ نه تنها مالک یک ذره نیستند شریک در یک ذره هم نیستند (دو) ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ ذات اقدس الهی که این ذرات را آفرید از اینها به عنوان مظاهر و ظهیر و پشتوان و پشتیبان کمک نگرفته (سه). می ماند مسئله شفاعت که شفاعت حق است برای انبیا و اولیا و اهل بیت است خدا به این اصنام و ارباب متفرقه اجازه نداده^۴ پس اینها ذره ای را بالاستقلال نیافریدند در ذره ای شریک نیستند در ذره ای هم ظهیر و پشتوان و پشتیبان نیستند. در آیه چهارم سوره مبارکه «احقاف» فرمود یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ یا بالاستقلال یا بالمشارکه اینها هیچ کاره اند ﴿أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ بکتابِ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ ﴿اگر راست می گوئید یا دلیل عقلی بیاورید یا بگوئید در فلان کتاب آسمانی نوشته، اگر نه در کتابی آمده و نه برهان عقلی دارید خب چرا شرک می ورزید؟! در موارد دیگر هم همین دو برهان هست در سوره مبارکه «فاطر» هم بخشی از این استدلال ها آمده آیه چهل سوره مبارکه «فاطر» این است ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ اینها بالاستقلال چیزی را آفریدند ﴿أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ که می شود دلیل عقلی ﴿أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ﴾ دلیل نقلی دارید.

فقدان دلیل بر خالقیت غیر خدا سبب گمراهی آشکار مشرکان

اگر نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی دارید می شوید دایر لذا در همین آیه محل بحث سوره مبارکه «لقمان» تعبیر قرآن کریم این است که اینها ظالم اند به جای ضمیر، اسم ظاهر ذکر کرده آیه یازده سوره «لقمان» فرمود: ﴿هَذَا

خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ﴿۱﴾ بعد نفرمود «أنتم» فرمود: ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ این ظلم را

ذکر می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای بیان ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ وگرنه جای اسم ظاهر بود.

پرسش: امام راحل فرمودند ما مأمور به وظیفه هستیم نه مأمور به نتیجه.

پاسخ: در مسائل عملی است نتیجه را ذات اقدس الهی خواهد داد اگر کسی به وظیفه عمل بکند یقیناً نتیجه را

پیدا می‌کند حالا یا زود یا دیر، خب خیلی از موارد وجود مبارك رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) صبر

کردند بعد از سیزده سال رنج نتیجه‌اش در مدینه ظهور کرده.

تفسیر ﴿مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ به برکات فراوان جهان آفرینش

در آیه ده سوره مبارکه «لقمان» فرمود: ﴿فَأَبْتِئْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ هم جریان روایی را ذکر فرمود هم

جریان زوج کریم را، جریان روایی یعنی جبال که به منزله راسیه هستند میخاند و زمین را از لرزش حفظ می‌کند

این در سوره مبارکه «رعد»، «حجر»، «نحل»، «انبیاء»، «غل» در این پنج سوره آمده که قبلاً بحث گذشت. زوج

کریم یعنی این گیاهان منشأ برکات فراوان هم هستند حالا زوج گاهی به صورت برّی و بحری است گاهی به

صورت اهلی و وحشی است گاهی به صورت مذکر و مؤنث است هر کدام از اینها باشد منشأ خیر و رحمت و

برکت است به هر کدام از این معانی باشد زوج کریم است. فرمود: ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ﴾ خلق هم مستحضرید که گاهی

مثل لفظ به معنی ملفوظ، مصدر به معنی مفعول است؛ یعنی این نظام، مخلوق خداست با همه کثرتی که هست

«سماوات» را که جمع محلاً به الف و لام است «ارض» را «روایی» را که جبال باشد دابّه‌ها را که ﴿كُلٌّ دَابَّةٌ﴾ و

﴿كُلٌّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ به مجموع اینها با ﴿هَذَا﴾ اشاره کرده است یعنی این نظام ﴿هَذَا﴾ یعنی این نظام در سوره مبارکه

«آل عمران» هم بود که ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾^۵ با اینکه آنجا جمع محلاً

به الف و لام است سماوات بود ارض بود تعبیر به ﴿هَذَا﴾ کرده یعنی این نظام متقن، ربّی دارد اینجا هم فرمود: ﴿هَذَا﴾ یعنی این نظام. مخلوق خداست که خلق به معنی مخلوق است آن وقت به جای اینکه بفرماید «هم» یا «انتم» فرمود: ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ﴾ حالا اینها مقدمه بود برای اثبات توحید.

توحید، اولین سخن انسان حکیم مثل لقمان

فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ ما به خود لقمان گفتیم که در برابر ذات اقدس الهی شاکر باش ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ﴾ حالا ملاحظه بفرمایید که ﴿يَشْكُرْ﴾ را با فعل مضارع ذکر می‌کند و ﴿كَفَرَ﴾ را با فعل ماضی ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾ چون شکر باید مستمر باشد شکر مقطعی سودمند نیست اما ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾ کفر ولو فعل ماضی هم باشد يك بار هم که باشد سم مهلك است لذا از آن به فعل ماضی یاد کرد ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ نه از شکر طرّفی می‌بندد نه از کفر متضرّر می‌شود برای اینکه غنیّ محض است غنیّ محض کمبود ندارد (يك) و غنی شود از او کاست (دو) حالا ما به لقمان گفتیم حکیم باش و در این حکمت هم دستور شکر موحدانه دادیم.

بررسی دو نکته تفسیری در ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ﴾

آن گاه ﴿وَإِذْ قَالَ﴾ یعنی «أذكر» ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ﴾ این موعظه در برابر حکمت نیست در بحث دیروز داشتیم که حکمت داریم و موعظه داریم و جدال احسن این تفصیل قاطع شرکت است گاهی حکمت به معنای عام بر خود حکمت اطلاق می‌شود بر موعظه اطلاق می‌شود بر جدال احسن اطلاق می‌شود لذا کلّ قرآن می‌شود کتاب حکیم، گاهی موعظه هم بر حکمت اطلاق می‌شود الآن وقتی لقمان دارد موعظه می‌کند این موعظه‌اش به معنی نصیحت اخلاقی نیست این موحدانه او را تربیت می‌کند ﴿وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ﴾ این برای ترحمّ است نه تصغیر، پسر او کودک نبود این برای ترحمّ و مهربانی است.

توصیه به عدم شرک، اولین سخن در تربیت توحیدی لقمان

﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ خب این موعظه است این در حقیقت حکمت است از آن به موعظه یاد کردند، گفتند وعظ «جذب الخلق الى الحق» است آن کسی که قدرت دارد مخلوق را به خالق جذب بکند این واعظ است «الوعظ جذب الخلق الى الحق» این دارد جذب می‌کند ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ چرا ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

آمیختگی حکمت نظری با عملی، دلیل بر نور بودن قرآن

می‌بینید اینکه بارها عرض شد قرآن، فلسفه نیست کلام نیست فقه نیست اصول نیست برای اینکه آنها علم‌اند و قرآن حکیم نور است یعنی علم را با عمل هماهنگ کرده شما در هیچ بحث فلسفی یا کلامی نمی‌بینید که مسائل حکمت عملی با حکمت نظری کنار هم قرار بگیرد مثل اینکه در ریاضیات نمی‌شود گفت که من دوست ندارم دو دوتا پنج تا بشود یا دو دوتا پنج تا بشود بد است آنجا جای حبّ و بغض نیست جای بد و خوب نیست آنجا جای هست و نیست است نباید گفت من دوست ندارم دو دوتا پنج تا بشود یا بد است دو دوتا پنج تا بشود باید گفت محال است دو دوتا پنج تا بشود در بحث‌های حکمت نظری جا برای من دوست دارم، دوست ندارم، این خوب است این بد است نیست اما قرآن کتاب علمی نیست که فقط از هست و نیست سخن بگوید نور است.

گره‌زدن علم با عمل و پرورش انسان مؤمن سبب نزول قرآن

آن هست و نیست را با باید و نباید هماهنگ می‌کند اصلاً قرآن آمده که ما را به باور برساند قرآن آمده که ما را مؤمن بکند نه تنها «يَعْلَمُنَا الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» بلکه «يُزَكِّيْنَا» هم باشد بیان ذلك این است که شما - به لطف الهی - اینها را در منطق خواندید و درس گفتید ما دو عقد داریم يك عقد است بین موضوع و محمول که قضیه را عقد می‌گویند که می‌گوییم «زید هو قائم» یا «الف»، «باء» است این «است» در فارسی آن «هو» در عربی مثل گِرهی است که دو شیء را به هم می‌بندد وقتی گفتیم «زید هو قائم» مثل اینکه دو سر نخ را گِره زدیم این گِره را

۶. رك: سورة بقره، آیه ۱۲۹؛ رك: سورة آل عمران، آیه ۱۶۴؛ رك: سورة جمعه، آیه ۲.

می‌گویند عقد این «هو» کاری که می‌کند این موضوع و محمول را به هم گره می‌زند این است در فارسی کاری که می‌کند این است که این دو طرف نخ را گره می‌زند این شده علم این مشکل را حل نمی‌کند این علم است این حجت خداست بر ما. يك عقد دیگر است و آن اینکه عصاره این علم را با جانان گره بزنیم آنجا دیگر سخن از است و نیست، نیست آنجا سخن از ﴿آمَنَّا﴾^۷ است اگر کسی با دست دل، عصاره علم را به جان خود گره زد و باور کرد می‌شود عقیده، آن عقد را «تسمی القضية عقدا» که در منطق خواندید برای اینکه بین موضوع و محمول گره خورده اینجا جای علم است کتب علمی عهده‌دار این گره‌اند اما قرآن کریم گذشته از اینکه آن گره را بیان می‌کند عالمانه سخن می‌گوید اساسش این است که با دست دل ما آن علم را آن معلوم را به جان ما گره بزند که ما معتقد بشویم یعنی ایمان، اگر کسی دستش بسته باشد این فقط عالم است عالم بی‌عمل است اینکه وجود مبارك موسای کلیم به فرعون گفت که برای تو صد درصد ثابت شد این معجزه است تو هیچ مشکل علمی نداری ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۸ اما قبول نکرد ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۹ همین است اینکه می‌بینید دو طلبه - معاذ الله - در حالی که دارند مقدمات بحث می‌کنند یا سیوطی بحث می‌کنند یکی فهمیده حق با رفیق اوست اما مرتب دارد جدال می‌کند که حرف خودش را ثابت کند این مطلب علمی بین‌الرشد را به جان خود گره نمی‌زند این پس فردا آفتی است برای خودش و دیگران برای اینکه از همان اوّل باید خودش را بسازد نساخت، اگر علم را به جانان گره زدیم هم تقواست هم احسان است هم نور است این «يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^{۱۰} است اگر این عقیده با آن عقد کنار هم آمد انسان می‌شود مؤمن.

۷. سوره بقره، آیه ۸.

۸. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۹. سوره نمل، آیه ۱۴.

۱۰. مصباح الشریعه، ص ۱۶.

ایمان از سنخ علم نیست ایمان، کار عقل عملی است آن بخش انگیزه یعنی بخش تصمیم و اراده و نیت و اخلاص و ایمان و اعتقاد يك نیروی جداست بخش تصور و تصدیق و قیاس و استدلال و امثال ذلك يك بخش جداست.

شرك و ظلم عظیم بودن آن ثمره عدم آمیختگی علم با عمل

ممکن است کسی در این بخش علمی قوی باشد اما دست جانش ضعیف باشد آن دانسته‌ها را به جان خود گره نزنند قرآن کریم می‌گوید گره بزنید حالا که ثابت شد «الله واحد لا شريك له» و برای شما هم مثل می‌زنیم یعنی داستان ذکر می‌کنیم جریان ذکر می‌کنیم آیت و علامت می‌آوریم که اینها را می‌گویند مثل الهی ﴿لِّلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی﴾^{۱۱} اما مثل ندارد یعنی شريك ندارد نظیر ندارد عدیل ندارد بدیل ندارد حالا که برای شما ثابت شد این را به جانتان گره بزنید اگر نزدیك ستم کردید به دو فرد ستم کردید یکی به خدا ستم کردید برای اینکه چیزی که او ندارد به او اسناد دادید یکی به اصنام و اوثان و بت‌ها ستم کردید برای اینکه چیزی را که اینها ندارند به اینها نسبت دادید نه اینها دارای ربوبیت‌اند نه خدا دارای شريك است تعدی از حق، ظلم است. خب مسئله عدل و ظلم، مسئله حُسن و قبح در حکمت عملی است و مسئولش هم عقل عملی است این چه کار به علم دارد اما قرآن اگر کتاب علمی بود به همان آیات سوره مبارکه «طور» و اینها بسنده می‌کرد اما چون ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾^{۱۲} هم هست بعد از آن عقد علمی، عقیده را هم می‌خواهد نصیب جامعه کند می‌فرماید ما يك هست و نیست داریم که خدا هست شريك نیست، يك باید و نباید هم داریم که آن هست و نیست را باید به جان خود گره بزنید باید معتقد باشید که خدا هست شريك نیست باید ایمان بیاوری اگر ایمان نیاوردی موحد نشدی دو ستم کردی هر دو هم عظیم است هم به این ارباب و اصنام و اینها ستم کردید برای اینکه اینها چنین حقی ندارند شما اینها را رب دانستید هم نسبت به خدا ستم کردید برای اینکه او شريك ندارد برای او شريك قائل شدید ﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

۱۱. سوره نحل، آیه ۶۰.

۱۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

تبیین آمیختگی علم با عمل در کلام ابراهیم (علیه السلام) و لقمان

در بحث‌های سوره مبارکه «انعام» هم گذشت در آنجا وجود مبارك حضرت ابراهیم برای اثبات توحید وقتی خواست ثابت کند که شمس و قمر، اینها خدا نیستند فرمود: ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^{۱۳} خب شما ببینید در فلسفه در کلام و اینها جای من دوست دارم من دوست ندارم نیست سخن از هست و نیست است سخن از بود و نبود است نه سخن از دوستی و کِراهِت که من دوست دارم یا من دوست ندارم، کسی نمی‌تواند بگوید من دوست ندارم دو دوتا پنج تا بشود آخر جای دوستی نیست کسی نمی‌تواند بگوید من دوست ندارم در استصحاب شك ساری حجت باشد من دوست ندارم با زوال حالت متیقنه استصحاب بشود من دوست دارم و دوست ندارم نیست؛ یا هست یا نیست، تازه در علوم اعتباری این حرف‌هاست آنجا وجود مبارك ابراهیم فرمود من که نمی‌خواهم بگویم خدا هست من می‌خواهم بگویم خدا هست (يك) من هم دلبسته اویم (دو) خدا آن است که محبوب باشد برای اینکه همه نیازها را او برطرف می‌کند خب کسی که رافع نیاز انسان است هستی او را داده تربیت او را داده نیازهای او را برطرف می‌کند محبوب اوست ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ این ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ دوخت و دوز حکمتین است دوخت و دوز تعلیم و تزکیه است دوخت و دوز باید و نباید از يك سو، با بود و نبود از سوی دیگر است این در خیلی از موارد قرآن کریم است این سوره مبارکه از لقمان حکیم نقل می‌کند که ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ شما اول تا آخر کتاب‌های فلسفی و کلامی و امثال اینها را تورق کنید اینها در مسائل توحیدی هرگز سخن از اینکه شرك، ظلم است ندارند می‌گویند شرك محال است خدا شريك ندارد فقط کار علمی است اما اینجا می‌فرماید شما این کار را بکنید ستم است ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

بررسی عظمت ظلم شرك و فرق آن با ثقیل بودن قرآن

گاهی عظیم بودن گاهی کبیر بودن و امثال ذلك درباره معصیت هم هست معصیت گاهی معصیت صغیره است گاهی معصیت کبیره است این صِغَر و کِبَر این عظمت و امثال ذلك به معنای وزین بودن نیست آنکه قبلاً گذشت که حق، وزین است ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱ حق، وزنه دارد این وزنه داشتن ثقیل بودن وزین بودن با این گونه از عظمت ها یا با این گونه از بزرگی ها که می گوئیم معصیت کبیره است فرق دارد شما می گوئید يك سمّ زیاد، يك مار بزرگ خب این مار بزرگ یا سمّ زیاد این نشانه وزنه نیست اما وقتی گفتید این آیه وزنه دارد یعنی حق است ثابت است زوال ناپذیر است و مانند آن ﴿إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ﴾ این بیان را ذات اقدس الهی فرمود.

در مسئله جبال این نکته هست که فرمود: ﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾ شاید بین سلسله جبال و پیدایش زلزله ها يك پیوند طبیعی باشد که این را زمین شناس باید بداند از اینکه فرمود ما این کوه ها را فرستادیم تا شما نلرزد و زلزله دامنگیرتان نشود شاید بی ارتباط نباشد بنابراین اینکه فرمود: ﴿إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ﴾ بعد از آن مقدمه ذکر کرد یعنی اول برهان عقلی بر توحید اقامه کرد بعد فرمود حالا که این برهان ثابت شد این عقد اول مشخص شد همین مطلب را به جانتان گِره بزنید بشوید معتقد وقتی معتقد شدید بشوید عادل. توحید، عدل است نبوّت، عدل است همه اینها عدل اند شرك، ظلم است نفی نبوّت یا ادّعای نبوت به نام تنبّی ظلم است درباره معاد، انکارش ظلم است و مانند آن، حق را اگر کسی نپذیرفت ظلم است یعنی این باید و نباید را در کنار آن بود و نبود باید حفظ بکند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»